

تأملات تاریخی بر موانع گسترش تشیع

<"xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

شاید، سابقه شیعه شناسی به معنای علمی در دوره اخیر، به تلاش های علامه فقید مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی برمی گردد که شیعه را از لابه لای گرد و غبار کتابخانه ها، با جست و جو و تتبع در کتابخانه های عمومی و شخصی بلاد مختلف در بعد کتاب شناسی معرفی کرد. الذریعة یک قدم عالمانه بسیار اساسی و مهم بود. یک بار مرور کردن الذریعة، انسان را بسیار با مجموعه تشیع و تنوع فکری آن در ادوار مختلف تاریخی آشنا می کند. مرحوم سید محسن امین با طبقات اعلام الشيعة و پسرش مرحوم سید حسن با دایرة المعارف شیعه قدم های بسیار اساسی ای برداشتند. در شکل محدودتر تأسیس الشيعة، اثر مرحوم سید حسن صدر کاری ارزشمند است. الغدير علامه امینی به عنوان یک تتبع گسترده برای شناساندن تاریخ تشیع، منهای بحث هایی که درباره امامت و سایر مباحث دارد، بسیار مهم است. حقیقت این است که مثل این آثار بزرگ، دیگر تألیف نشد و مقدار زیادی کار معطل ماند. البته تب و تاب سال های اول انقلاب هم مانع از این بود که کار به شکل علمی پیش رود. به ویژه که سنت علمی نجف در یک بخشی در مقایسه با قم، به مراتب قوی تر بود. حتی سنت علمی شیعه در لبنان هم در آن شرایط به لحاظ سابقه از قم قوی تر بود. همچنین سوریه با اینکه جامعه شیعه در اقلیت است، مرحوم سید امین را پرورش داد.

آنچه در این مجال کوتاه می توان گفت: مربوط به موانع و دشواری های گسترش تشیع، نه توسعه شیعه شناسی، براساس تجربه های تاریخی و نه براساس گشت و گذار در جوامع شیعه خواهد بود. یک بار ما می توانیم، گذشته خود را مرور کنیم و از لحاظ تاریخی ببینیم، در چه شهرها و مناطقی بوده ایم. یک بار نیز می توانیم، جوامع شیعی را در کشورهای مختلف عربی و غیر عربی بررسی کنیم و ببینیم که با چه مشکلاتی روبه رو هستند و فهم مردم آنها از تشیع چقدر است. نسخه آن مرز و بوم چه تفاوتی با نسخه تشیع در قم و نجف دارد؟ برای رسیدن به و گفتمان مشترک و فراهم کردن زمینه های گسترش تشیع چه راهکارهایی وجود دارد؟

1 - پیچیدگی علمی - بساطت علمی

به راستی دلیل گسترش روزافزون اسلام در جامعه ایرانی چیست و چرا آیین زرتشتی در این کشور از بین رفت؟ اهمیت این پرسش با توجه به این نکته روشن می شود که معمولاً در تاریخ ادیان و تاریخ تمدن، سخت ترین پیچ های تاریخ را تغییر آیین و مذهب می دانند؛ یعنی ممکن است، مردم حکومت را از دست بدهند، بسیاری از چیزها را کنار بگذارند، اما دین، آیین و باور و سنت هایشان را نگه می دارند.

معمولاً، ایران شناسان معاصر، چه غربی و چه داخلی، به یک نکته اشاره می کنند و آن بساطت اسلام به لحاظ فکری است؛ یعنی همه کس فهم بودن و همه پسند بودن اسلام و اینکه، اسلام خیلی پیچیدگی علمی و فکری ندارد. اصول و فروع و احکامش، جنبه انسانی دارد و قابل فهم اند. این همه کس فهم بودن و همه پسند بودن

دین اسلام، در سرعت انتشار آن بسیار مؤثر بود. آیا امروز، تشیعی که عرضه می کنیم، بسیط و قابل فهم است. یکی از دلایلی که معتزله هیچ وقت نتوانست، در دنیای اسلام نفوذ مردمی داشته باشد، این بود که عقاید خود را با توضیحات عقلی پیچ در پیچ، مبهم و مشکل کرده بود، آن قدر که حتی عالمان هم از فهمیدن آن عاجز بودند. مذهب باید بسیط و غیر پیچیده باشد. نه چندان پیرایه داشته باشد که کار را دشوار و تحمل را سخت کند و نه دارابی شاخ و برگ های عقلی و خردگرایی شدید و پیچیده. باید بتوان در یک حوزه مختصر، تمام اصول و فروع آن را بیان کرد.

2 - پیچیدگی و سخت گیری مذهبی

خوارج، جاذبه های زیادی داشتند. هیچ کس نمی تواند، منکر شود که غیر از قصه نهروان، بعدها خوارج حرف هایی می زدند که می توانست، مقبولیت عمومی داشته باشد. آنان نوعاً افرادی بودند: زاهد پیشه، ضد اشرافیت، ضد ظلم و ستم و به لحاظ اعتقادی سعی می کردند از خود قرآن گرایی شدید نشان دهند؛ اما هیچ وقت نتوانستند جای مفصلی را در دنیای اسلام به خود اختصاص دهند.

در حال حاضر، نیز غیر از دو نقطه، تمام آن میراث از بین رفته و هیچ جای توسعه هم ندارد و اصلاً از مجموعه مذاهب اسلامی حذف شده است.

دلیل این مسئله چیست؟ یک عامل بسیار اساسی، سخت گیری مذهبی است. شما این مسأله را کنار رشد مذهب حنفی در شرق اسلامی و دقیقاً شرایطی که ابوحنیفه برای سهل شدن دین ایجاد کرد، بگذارید. فتوای ابوحنیفه که نماز را می توان فارسی خواند، یا اینکه هرکس شهادتین را بگوید، مسلمان است و لازم نیست، عربی را درست بخواند و لازم نیست، نمازش را صحیح بخواند و فتواهایی از این دست در گسترش حنفی گری بسیار مؤثر بود.

در مقابل، سخت گیری خوارج (از جمله مرتکب کبیره کافر و کشتن او واجب است و ...) باعث شد، از بین بروند. هر نوع سخت گیری مذهبی، به هر شکل، (تئوریک، فقهی و ...) مانع از رشد یک مذهب است. شما در تاریخ می بینید که مرجئه تمام دنیا را گرفت. تصور نکنید، مرجئه همان گروهی اند که می گفتند: هرکس گناه هم بکند، اشکال ندارد. آن چیزی که در عالم خارج اتفاق افتاد، این بود که شما وقتی شهادتین را بگویید کافی است. شما وقتی دایره را ضیق و فضا را تنگ کردید و مثل خوارج نگاه کردید، باید انتظار داشته باشید که آیینتان در یک محدوده بماند و گسترش نیابد.

یکی از دلایل شکست بنی امیه هم همین سخت گیری های مذهبی بود. حوادث سال های 70 تا 120 هجری غیر از عصر عمر بن عبدالعزیز، بر این نکته صحنه می گذارد.

یکی از دلایلی که امروزه وهابیت با همه تبلیغات گسترده و صرف هزینه بسیار گسترش پیدا نمی کند، همین سخت گیری هاست که بی شباهت به سخت گیری خوارج نیست. آنها مرز بین کفر و ایمانشان بسیار سنگین است و قابل تحمل نیست.

3 - فرقه ای شدن

نکته سومی که اهمیت دارد، این است که آیا ما واقعاً تشیع را به صورت یک فرقه می بینیم، یا یک مذهبی که برای هدایت عامه مردم است.

تبدیل شدن شیعه به فرقه، شبیه این است که مذهبی را در انحصار یک نژاد قرار دهید. مثل - بلاتشبییه - ارمنی ها که آداب خاصی دارند و از بقیه جدا هستند. هیچ نوع تبلیغی هم ندارند و اگر تبلیغی نیز بکنند، کسی قادر نیست، به آن طرف گرایش پیدا کند. یعنی ما به میزانی که محدودیت ها و انحصارات تشیع را بیشتر کنیم، شیعه را به فرقه ای شدن نزدیک تر می کنیم.

جامعه ای که از تشیع یک فرقه بسازد، نمی تواند آن را بسط دهد و هر روز کوچک تر و اختلافات درونی اش بیشتر می شود.

باید، سیاست پیش روی ما این باشد که مذهب تشیع را به اصل و متن اسلام تبدیل کنیم؛ به گونه ای که وسیله هدایت باشد. لازمه این کار آن است که مذهب شیعه را از حالت فرقه ای خارج نماییم و آن را به یک آیین، دین همه پسند و مقبول تبدیل کنیم.

امروزه، معضل مهم، این است که نمی دانیم رهبری این مذهب دست کیست. دین چیزی نیست که شما هر روز بتوانید حرفش را عوض کنید. یک حزب معمولی هم، حتی مرام نامه اش را به این سادگی عوض نمی کند. سران یک دین ممکن است، بعد از صد سال جمع شوند و اصلاحات مختصری بکنند. در مذهب تشیع چه تصویری داریم؟ کیست که عقاید مردم را تبیین می کند؟ کجاست که اینها یک دست می شوند و به جمع بندی نهایی می رسند؟

ما بحث اجتهاد را مطرح می کنیم و آن را از امتیازات مذهب شیعه می دانیم، ولی همه مان توجه داریم که چقدر از این سوء استفاده می شود و چه کسانی به عنوان اجتهاد، حرف هایی می زنند که فهم عمومی نمی تواند، آنها را بپذیرد.

وقتی، مراکز رهبری فکری متعدد شود و همسانی نباشد و یک تعریف دقیق و جامع نباشد، تکلیف غیرشیعه معلوم نیست. اگر یک غیر شیعه وارد مجموعه ما شود، باید به حرف چه کسی گوش دهد؟ اصول او از نظریات شیعه چگونه و کجا تبیین می شود؟

به نظر می رسد، تحمل حوزه نجف از حوزه قم بیشتر است. ما در کشور خود، این مقدار ظرفیت نداریم که بتوانیم، مجموعه گرایش ها را جمع کنیم و دیگران را به نقاط مشترک دعوت کنیم.

نکته مهم دیگر این است که رهبری مذهبی، از دست نخبه های حوزه هم خارج شده است و در دست طبقات بسیار پایین تر قرار گرفته است. یعنی گاهی در حالی که مرجع تقلید حاضر نیست، درباره مسأله ای اظهارنظر کند، تا مشکلی ایجاد نشود؛ می بینید، طیف های پایین تر فعال می شوند، از جانب مذهب سخن می گویند و گاهی مراجع و نخبه ها را هم مجبور می کنند که دنبال آنان حرکت کنند.

4 - عدم اعتدال

نکته دیگری که لازم به یادآوری است، مربوط به شیخ مفید و مهم تر از او شیخ طوسی و پسرش ابوعلی و بعد آمدن شاگردان آنان به شهر ری می باشد. آن چیزی که باعث شد برای نخستین بار، شهر ری که مرکز ثقل سنی های شافعی و حتی حنفی بود، - بدون اینکه درگیری پیش آید - به مرکز امامی ها تبدیل شود، رواج نگرش های اعتدالی و برخورد مسالمت آمیز موجود در مکتب نجف بود.

اوضاع ری به شکلی بود که سنی ها پای منبر عالمان شیعه می نشستند و در محافل ادبی شیعه شرکت می کردند و گاهی بحث و مناظره هم داشتند. این درست زمانی بود که شافعی ها و حنفی ها در ری به جان هم

افتاده بودند، اما شیعه ها مقبولیت داشتند. همین باعث شد که ری - که مرکز ایران و چهار راه اصلی بود - با برخورد معتدل، تشیع را به صورت گسترده حفظ کند. اما امروزه، شاهدیم که این اقلیت های شیعه مگر به ضرورت زبانشان کوتاه شود و ناگفته پیداست، اگر برخوردها از موضع اعتدال نباشد و تعامل درستی وجود نداشته باشد، تشیع، نمی تواند گسترش پیدا کند. البته ما، معتقدات صریح و ارزشمندی داریم که حفظ آنها ضروری است.

5 - عدم درک شرایط زمانی و مکانی

تشیع در ایران، در قرن هفتم و هشتم، غیر از اینکه از اهرم اعتدال استفاده کرد، از راه تصوف نیز وارد شد و آرام، آرام تصوف را هم اصلاح کرد و بر آن مسلط شد و بخش های زیادی را از تشیع صوفیانه به تشیع فقهی تبدیل کرد.

تشیع ظرفیت هایی فراوان دارد از جمله عرفان، میراث اخلاقی، (نه تصوف بازاری و نه تصوف حزبی). توجه به اخلاق، عرفان و ذکر و حتی استفاده از میراث عرفانی که در بخش عمده ای از فرهنگ شیعه وجود دارد، می تواند، در بخش هایی از جهان اسلام مؤثر باشد.

خوبی تشیع این است که یک مذهب تمام عیار است. شیعه وارث عقلانیت معتزله است، یک میراث معقول دارد که باید به تناسب این دوره های مختلف تاریخی، افکار و اندیشه های موجود، در هر شرایطی از آن استفاده کرد.

تشیع، از راه علم کلام که محبوب مصری ها و بسیاری از مسلمانان نقاط دیگر است، اندیشه های خود را توسعه می دهد. غیر از حدیث، میراث عرفانی و فلسفی هم دارد و مهم تر اینکه همه نگاه ها به قم است که بتواند از این روش ها استفاده کند. امروزه، قم، پویایی و تنوع خاص خود را دارد و این تنوع باید بتواند تحت رهبری فکری و مذهبی مراجع در نقاط مختلف، به تناسب، عمل کند و لازم است که طلاب و روحانیان سایر شهرها و کشورهای مختلف ارتباط خود را با این مرکز حفظ کنند.